

# تفسير الحديث القدسي - كنت كنزا مخفيا فأحبت أن اعرف

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسي



تفسير الحديث القدسي - كنت كنزا مخفيا فأحبت أن اعرف... -  
مكاتب حضرت عبدالبهاء جلد ٢ ص ٢ - ٥٥

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

أحمد لله الذي قد حرك أفلاك الذوات بحركة جذب صمدانيته وقد موج البحر الكينونات بما هبت وفاحت عليها من أرياح عزّ فردانيته وقد طرز ألواح الوجود بالنقطة التي اندرجت واندجت فيها الحروفات والكلمات وأقصها الطراز الأوليّة بما سبقت الممكنات في الوجود وقابلت الفيوضات والتجليات قبل كلّ شيء عن الحضرة الأحديّة وألبسها القميص الآخريّة بما كانت مكمل الكلمات اللاهوتيّة ومنتهى كلمة التوحيد في الجبروت الإثباتيّة وجعلها مبدء الكلمات التامات بما ظهرت وبرزت عنها الحقائق والأعيان في الملكوت البدئيّة وقدّرها مرجع كلّ شيء بما رجعت إليها الحروفات العالية ودارت الدائرة حول نفسها وظهرت الأوليّة والآخريّة في القميص الواحدية واتّحدت الظاهريّة والباطنيّة في النقطة الأحديّة وانكشف جمال هذه الآية الفرقانيّة فيالمرآت الكينونيّة هو الأول والآخِر والظاهر والباطن وإنّا لله وإنّا إليه راجعون وأصليّ وأسلم على أول جوهر قام به كلّ الشئون الجوهريّة في ملكوت الأسماء والصفات وعلى أول نور استنارت به زجاجة القلوب عند تجلّي الذات وأول نفس هاج من مهبّ عناية الله وأحى به هياكل التوحيد وحقائق التجريد من لطائف المجردات وآله الذين بهم اشتعلت سراج المعرفة في قلوب العاشقين وكانوا في سماء العلم شموسا لأبحاث وفي حقّهم نزلت الآيات المحكمات والكلمات التامات من لدى الله خالق الأرضين والسّموات



ORIGINAL

و بعد بر ناظر این کلمات و واقف این اشارات معلوم و مشهود بوده نظر بخواش و طلب سالک مسالك هدايت و بنده حلقه بگوش شاه ولايت و طالب اسرار غيبه الهيه و واقف اشارات خفيه ربانيه محبّ خاندان و اهل بيت حضرت مصطفی و دوست درویشان و منظور نظر ایشان متوسل بعروة الله الوثقی و السبب الاقوی علی شوکت پاشا ولد مرحوم آغا حسین پاشا - وفقه الله لما یشاء - این درویش اراده نموده که شرح مختصری و تفسیر موجز و مفیدی بحديث قدسی مشهور که "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ نَخَلْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ".

مرقوم دارد اگر چه در صدف هر کلمه از این نغمه الهیه و رنه ربانيه لثالی علم مکنون ما لانهايه مستور گشته و در اوعیه هر حرفی از آن بحور معانی غیر متناهیة مخزون گردیده و لکن رشی از آن بحر مواج و قطره از آن یمّ نظر بخواش دوستان مترشح میگردد و امیدواریم که در شرح این کلمات قدسیه و اشارات لاهوتیه تأییدات خفیه حضرت ربّ العزّة شامل گردد و اعانت و رحمت مکنونه او ظاهر شود و انه هو الملك المستعان.

و در کتّز مستوره و خزائن مخفیه این کلمات لاهوتیه اسرار خلیقه و علّت خلق موجودات و بعث ممکات مخزون و مکنون گشته بدان ای طائر گلشن توحید و ای عندلیب بستان تجرید که در معرفت این حدیث "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ نَخَلْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ" بمعرفت چهار مقام احتیاج است و این حدیث در لسان خواصّ و عوام جمیعا مذکور است و در کلّ صحائف و کتب مسطور.

و اما معرفت چهار مقام اول کنز مخفی است و ثانی مقامات و مراتب محبت و ثالث مقام خلقت و امثال آن و رابع مقام معرفت.

بدانکه در عرف صوفیه مذکور است که غیب هویت در مرتبه احدیت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بیاسم و صفت مشهور است زیرا اسماء حقّ مرایاء صفاتست و صفات حقّ در مرتبه احدیه عین ذات حقد بدون شائبه تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التحیه و الثناء میفرماید "كَمَّالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ" بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوتیه از ذات حقّ در هیچ رتبه سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بیجهت ممتاز نیستند و حقائق شئون الهیه بعضی از بعضی و از آن ذات غیر متعین ممتاز و تفصیل نگردیده نه علماً و نه عیناً مثلاً ما بین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر و این صفات ذاتیه از ذات و حقائق و اعیانی که قابل و منفعلند از این اسماء و صفات فرقی آشکار نگشته بلکه اعیان و حقائق و ماهیات اشیاء در این رتبه عزّ احدیه شئوناتی هستند مر ذات را بدون شائبه غیریت از کمال وحدت و فنا و ذات احدیت را در این رتبه اکبر که میفرماید "كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ" بکنز المخفی و غیب الهویه و صرف الاحدیة و ذات بحت و لا تعیین صرف و غیب الغیوب و غیب الأول و مجهول المطلق و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء دیگر تعبیر نموده اند.

دیگر ذکر مقصود و ملاحظه که نموده‌اند در هر کدام از این تعبيرات سبب تطویل کلام گردد.

باری مثالی از برای این مقام ذکر نمائیم تا مشهود و معلوم گردد حقیقت این رتبه و مقام اگر چه از برای آن ذات احدیت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا از عقول و ادراک برتر و از تشبیه و تمثیل اعظمتر است در تصور ذات او را گنج کوتا در آید در تصور مثل او چنانچه میفرماید ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ و دلائل بسیار و برهان بیشمار بر این مطلب هست ولکن از برای آنکه شاید نفحه از روائح قدس احدیت و نسیمی از رضوان حکمت و معرفت بر مشام سالکین سبیل هدایت و طالبین اسرار حقیقت بوزد و اطیاری عقول و ادراک از آشیان حیرت و سرگردانی بر پرد لهما خمر حیوان اسرار حقائق و معارف را در جام منیر تشبیه و کأس رقیق تمثیل بر تشنگان بادیه حیرت بنوشانند مثلاً در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکنونند بقسمی که بهیچوجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صرف و فانی بختند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه بهم چنین اسماء و صفات الهیه و شئون ذاتیه در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بختند بقسمی که نه رائقه وجود عینی استشمام نموده‌اند و نه علمی و این نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بوده و از او ظاهر گشته چنانچه بدر منیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دائره ولایت اسد الله الغالب (علی بن ابی طالب) - علیه التحیه و الثناء - میفرماید "كُلُّ مَا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ مَوْجُودٌ فِي الْقُرْآنِ وَ كُلُّ مَا فِي الْقُرْآنِ فِي الْفَاتِحَةِ وَ كُلُّ مَا فِي الْفَاتِحَةِ فِي الْبِسْمَلَةِ وَ كُلُّ مَا فِي الْبِسْمَلَةِ فِي الْبَاءِ وَ كُلُّ مَا فِي الْبَاءِ فِي النُّقْطَةِ وَ أَنَا النُّقْطَةُ" و همچنین در احد ملاحظه فرمائید که جمیع اعداد از او ظاهر و خود داخل عدد نیست چه که مبدء جمیع اعداد احد است و اول تعین و ظهور احد واحد است و از واحد جمیع اعداد موجود شود حال این اعداد در احد بکمال بساطت و وحدت منطوی بودند و کنز مخفی کل اعداد بود و از او ظاهر شدند پس ملاحظه فرمائید که با وجود آنکه از نقطه جمیع حروفات و کلمات ظاهر و از احد کل اعداد مشهود نه نقطه اولیه از مقامات علو خود تنزل نموده و نه احد از مراتب تقدیس باز مانده.

باری این مقام کنز مخفی است که در لسان طایران گلزار توحید و عندلیبان گلشن تجرید مشهور و مذکور است و چون در غیب هویه حرکت حبیبه و میل ذاتی کمال جلاء و استجلاء اقتضاء نموده و کمال جلاء در نزد بعضی از عارفین ظهور حق است سبحانه بنفس خود بصور اعیان و استجلاء مشاهده جمال مطلق است تجلیات جمال خویشتن را در مرایاء حقائق و اعیان لهذا شئون ذاتیه بواسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت علم ظاهر گشته و این اول ظهور حق است از کنز مخفی در حضرت علم و از این ظهور اعیان ثابته بوجود علمی موجود شدند و هر کدام علی ما هو علیه در مراتب علم الهی از هم ممتاز گشتند و این مرتبه ثانویه مترتب است بر مرتبه اولیه که غیب احدیتست و این مرتبه را بغیب ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته تعبیر نموده‌اند و اعیان ثابته صور علمیه الهیه هستند که رائقه وجود استشمام نموده‌اند ولکن بوجود علمی موجود شدند و از هم ممتاز گشته‌اند و این مرتبه ثانویه نیز بکنز مخفی تعبیر گردد زیرا که اعیان و حقائق که معلومات حقد در مراتب علم

نیز بکمال خفا و بساطت و وحدت در ذات مندمج و مندرجند چه اگر بنحو تکثر بودند خارج از دو قسم نبود یا از اجزائی بودند مر ذات را یا نه در صورت اجزاء ترکیب لازم آید در ذات حق و ترکیب مستلزم احتیاج است زیرا در وجود محتاج باجزاست و احتیاج شأن ممکن است و حق سبحانه غنی بالذات است و در صورت غیر اجزاء قدیم است یا حادث اگر قدیم است تعدد قدماء لازم آید و اگر حادث است این نیز باطل است زیرا علم از صفات قدیم است و علم بعلوم ممکن نبود پس این معلومات لم یزل در مرآت علم الهی موجود بوده و گذشته از این لازم آید که ذات محلّ حوادث گردد و این نیز باطل است و لکن بعضی از عارفین رموز غیبیه و واقفین اسرار خفیه الهیه که چشم از حدودات تشبیه و تمثیل عوالم کثرت بر دوختند و حجابات نورانیّه را بنار موقده ربّانیّه بسوختند و ببصر حدید و نظر دقیق در مقامات توحید ملاحظه نمودند جمیع اعیان و ماهیات و حقائق و قابلیات را از ساحت قدس حضرت علم که عین ذات حق است بعید دانند ان شاء الله در بیان مراتب و اقسام خلقت مجملّاً در همین رساله ذکر خواهد شد باری این مرتبه و مقام کنز مخفی است که مذکور شد و چون آن غیب هویّه بذاته لذاته تجلّی فرمود و بنفسه لفسه ظهور نمود شاهد محبت که در سراق ذات احدیت پرده نشین گشته جمال ظهور گشود و رخ بنمود.

بدان ای مخمور باده عشق و محبت الهی و سرمست جام منیر جذب و خلّت ربّانی که مقام عشق و محبت فوق عالم احصا و بیان طائر است و طائران عقول و افکار از ادراکش قاصر و واقفان اسرار خفیه و عارفان رموز احدیه بیک جهة از حقیقت این لطیفه ربّانیّه و دقیقه صمدانیّه دم نزدند و لب نگشودند زیرا عشق و محبتی که در ذات حق قبل از ظهور شئون ذاتیه از مرتبه احدیت در مرتبه اعیان علم افراخته و غیب هویّت بجمال خود در نفس خود نرد محبت باخته که مبداء جمیع عشقها و شوقها و سرمایه همه محبتها و شورها شد آن عشق و محبت عین ذات حق بوده خارج و زاید بر ذات نبوده و ذات حق لم یزل غیر معروف و غیر موصوف بوده و ادراک هیچ مدرکی بمعرفت حقیقت و کنه او پی نبرده و اگر طیور عقول و افکار دهرهای بی حد و شمار در هوای معرفت آن ذات احدیت پرواز نمایند شبّری طیّ نمایند.

بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا

و عشق و محبتی که از تجلیات و فیوضات این محبت غیبیه الهیه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته و جمیع سبحات و حجابات را بتابش و رخششی سوخته بقسمی که از حقائق این مخموران باده الست و این مدهوشان میپرست جز ذکر دوست باقی نگذاشته و علم قدرت و عزّت إذا جاء الحقّ زهق الباطل بر اتلال وجود این اضلال فانی افراشته تا نفسی از این جام روح بخش الهی ننوشد لذّتش نداند و تا قلبی بلین نار موقده ربّانی نیفرزد تصوّرش نتواند "مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ" البتّه طیور عقول و افکاری که از اسفل درکات ملک پرواز نموده چگونه در جوّ سماء ملکوت و فضای جان فزای لاهوت طیران نمایند مگر آنکه بدائع رحمت الهی و لوازم مکرمات سبحانی او را احاطه نماید و بجنّاح عزّ توحید در ریاض قدس تجرید پرواز نماید تا بر این کوثر عذب

فرات وارد گردد و از این چشمه حیات بنوشد و ازین فوا که جنت قدسیه مرزوق شود و لکن بعضی از  
 متغمّسین ابجر معانی و راکبین فلك حکمت لدنی ربّانی شوقاً للطالبین و جذباً للسالکین رشیخی از طمطمّام معانی و  
 طفحی از غمام معرفت سبحانی در مراتب و مقامات محبت بیان نموده‌اند و در علم و حکمت را بالماس تبیان  
 سفته‌اند و مراتب محبت را بر چهار مرتبه معین نموده‌اند و این عبد در این رساله پنج رتبه ذکر نموده اگر چه در  
 نزد این ذره فانی بنظری مراتب محبت بی حد و شمار است و بنظری در قیص وحدت آشکار است زیرا  
 اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب و مقاماتست چه که در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب  
 مغناطیس احدیه مشهود است که جذب حقائق کلّ شیء و کشش رقائک کینونات در قبضه اقتدار اوست و  
 آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلّت است اگر عوالم و مراتب را انتها و شماری ممکن بود مراتب محبت هم  
 بمقامات معدوده و مراتب محدوده معین گردد و از همین جهت که اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب  
 است نه ذات و حقیقت لهذا اگر بنظر دقیق نظر نمائی و بصر را از ملاحظه اعداد و کثرت بیوشانی و بمنظر  
 اکبر وحدت نظر نمایی و از مفاز مهلك تحدید بشاطی بحر توحید وارد گردی دیگر قلم امکان را قدرت نه که  
 در این مقام روحانی رقم کشد و لسان عالم فانی را جرئت و جسارت نه که از این مرتبه ربّانی دم زند باری  
 بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده‌اند که محبت  
 میل حقیقی است بجمال خود جمعا و تفصیلاً و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع بجمع بود و آن  
 شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را بذات خود بدون توسّط مجالی و مرایاء کائنات و این تجلّی و ظهور  
 ذات است در نفس ذات چنانچه حقائق عاشقین در کم عدم مستور لکن ذات احدیت علم عشق و محبت  
 افراخته و اعیان مجتذبین در سراق هویت مخفی لکن معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نزد محبت باخته و  
 یا از جمع بتفصیل است چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن  
 غیب احدیه در مرایای مصقوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس طلعت بیثال خود فرماید و یا از تفصیل بتفصیل  
 چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح  
 الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که میفرماید ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ﴾ که مقام  
 علم الیقین است.

و بدانکه بر عاشقان جمال بیثال و مجدوبان حضرت ذوالجلال در بعضی از اوقات بحسب المجالی و المرایا تجلّی  
 گردد چنانچه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام لمعان و بوارق تجلیات غیب احدیت را در شجره لا شرقیه و  
 لا غربیه مشاهده نمود و ندای روح بخش ذات هویه را از آن نار موقده ربّانیه استماع فرمود و از این ندای  
 جانفزای الهی و تجلیات انوار فجر ربّانی در قلب مبارکش سراج محبت و مصباح خلّت و مودّت بر افروخت و  
 حجابات غیریت و کثرت را بین المظهر و المظهر بسوخت چنانچه سلطان سریر عزّت و ملیک عرصه ولایت  
 حضرت امام حسن علیه التحیه و الثناء در این مقام میفرماید "وَعِنْدِي جَوْهَرٌ عِلْمٌ لَوْ أَبُوحَ بِهِ لَقِيلَ لِي هَذَا يَعْبُدُ  
 الْوَثْنَا" و غمام فائض ابن فارض گفته "وَكُلُّ مَلِيحٍ حَسَنَةٍ مِنْ جَمَالِهَا مَعَارِلُهُ بِلِ حَسَنِ كُلِّ مَلِيحَةٍ" بعضی از

عارفین این مقام را بعشق مجازی تعبیر نموده‌اند لکن نه چنان است بلکه عشق مجازی شبح و صورت این مقام است زیرا این مقام از سازج تجرید و لطائف توحید است و در عرف عاشقین و عارفین بتوحید شهودی تعبیر شده چنانچه حکایت کنند که عارفی بدیده صافی در عوالم ملک و ملکوت نظر میکرد و از گورستانی گذر مینمود سائلی پرسید که چه میکنی گفت غیر آنچه مردم میکنند زیرا مردم خدا را جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیابم و یا آن میل و محبت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده و محبت عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیت و معشوق حقیقت را لکن منزّه از غبار تیره وسائل و وسائط و مبرا از کدورت مجالی و مرایا و سالکین در این مقام از کثرات وجود بواحد حقیقی ناظر گردند و چنان در تجلیات جمال قدیم و در اشراقات آفتاب طلعت محبوب جمیل محو و مستغرق گردند که از کائنات بیخبر شوند و از ممکنات سفر کنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال ذات احدیت مقرر گزینند از قطره فانی بجزر باقی راجع گردند و سراج تحدید خاموش نمایند و مشعل توحید بر افروزند و چشم از مشاهده اشراقات و تجلیات شمس حقیقت در خاک پاک نمایند و در خورشید افلاک نگرند و نظر را از ملاحظه بدر عالمتاب در جسم آب منقطع نمایند و قمر منیر را در سماء رفیع بانوار بی حد و حساب مشاهده فرمایند و این مقامی است که میفرماید ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ این رتبه چهارم از محبت بود اما رتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود و این مقام و رتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربّانی موجود گشته حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را از این رائحه رضوان احدیت و نفعه گلشن هویت نصیبی نه و نفوس مقید و ارواح محدوده را از این مائده قدسیه بهره نه.

و در این مقام تجلیات غنای بحت و استغناء بات از سلطان احدیه در حقائق سلاطین ممالک توحید تجلی گردد و غنای حقیقی و دولت دائمی یوم ﴿يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ﴾ در این رتبه اعتراف عالی رخ گشاید و سالک در این مقام از بادیه محو و سرگردانی بر شاطی بحر بیکران و قلزم بیپایان ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ و در گلستان حقیقت و بوستان هدایت ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ داخل شود و لمعات تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند و روائح رضوان حقیقت را از ریاض توحید و گلشن تجرید که در قلب مبروکش سرسبز و خرم گشته ساطع یابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی ابدی رسد جمیع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بیند و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهر یابد جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق را در جمال خود باقی یابد چنانچه شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت خاتم النبیین - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - در عروج معارج احدیه از مزار ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب هویت تغنی "قَفْ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ الْحَيِّبُ وَأَنْتَ الْمَحْبُوبُ" استماع نمود و در گزار ملک و ملکوت و گلستان حقیقت و لاهوت بدین نغمه الهی تغنی فرمود که "لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ هُوَ أَنَا وَ أَنَا هُوَ إِلَّا هُوَ هُوَ وَأَنَا أَنَا" و در این مقام ستاره هستی و وجود مقید در مغرب نیستی و فنا متواری گردد و

آفتاب هستی مطلق از فجر احدیت بینقاب سر بر آرد و طلوع فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شراب آشکار گردد فَنَعَمَ مَا قَالَ:

روح دل کو مست جام قدسی است

خود می و خود ساغر و خود ساقی است

باری این مقام اعظم اکبر در مرتبه اولیه مختصّ است بشموس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را طلوع و غروبی نه و در مغرب ربّانی غروب نمودند و غروبشان را افولی و نزولی نه بلکه لم یزل از صبح الهی انوار جمالشان بر هیاکل توحید لائح و رخسند است و لایزال در وسط الزوال خورشید طلعتشان بر حقائق تجرید روح بخشنده ولکن تجلیات این مقام از این شموس لائحات در مرایاء حقائق سالکین و طالبین تجلی فرموده چنانچه اگر مرآت قلوب از کدورات عوالم کثرت و حدود ممتاز گردد تجلیات این مقام در او منطبق آید و اگر زجاجه نفوس و مشکوة صدور بقوت نفوس قدسیه صافی و رقیق شود سراج فیوضات الهیه در او مشتعل گردد.

باری ای سالک سبیل هدایت نظر را دقیق نما و بصر را رقیق فرما تا در این پنج رتبه از مراتب محبت که ذکر شد جمیع مقامات محبت را که در کلّ عوالم جمع و تفصیل و جمع جمع و تفصیل تفصیل مندرج و مندرج است ادراک فرمائی و همچنین بعضی از واقفین اشارات قدسیه بر آنند که محبت حقّ بعباد ظهور تجلیات الوهیت و ابقاء صفات لاهوتیت است در هیاکل و مجالی ناسوتیه و محبت عبد بحقّ انعدام هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتیه و ظهورات الوهیه چنانچه گفته‌اند که "حبه الله للعبد ابقاء اللاهوتیه فی فناء الناسوتیه و حبه العبد لله افناء الناسوتیه فی بقاء اللاهوتیه" و بهمین دو رتبه اختصار نموده‌اند و نسبت محبت بحضرت ربّ العزّة حقیقت دانند ولکن نسبتش را بعد مجازی دانند زیرا محبت حقّ اصل است و سبقت داشته بر محبت عباد چنانچه در آیه مبارکه میفرماید ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾.

باری این طیر فانی اگر تا قیام الساعة در گلستان عشق بر شاخسار شوق بدایع نغمات روحانی تغنی نماید مراتب و مقامات آن اتمام نپذیرد و بآخر نرسد لهذا بدین چند کلمه اختصار نمودیم و اما مقام خلقت بدانکه مخلوقات بر چند قسمند قسمی خلق ارحام است که در ارحام خلق شوند و قسمی خلق الساعه است که بنفسه متکون گردند چون حیوانات که در اثمار تولید یابند و قسمی در بیضه موجود شوند و این اقسام خلقت اجسام است ولکن خلق باطنیه الهیه و بعث خفیه ربّانیه خلقی دیگر و بعضی دیگر است و آن خلق ارواح قدسیه است در هیاکل موحدین و در افتده عارفین و خلق اعیان و حقائق است در ملکوت سموات و ارضین اگر چه بعضی از عارفین اعیان و قابلیات و حقائق و ماهیات را مجموع و مخلوق ندانند بچند دلیل اول آنکه گفته‌اند که شأن مخلوقات و مجعولات حدوث است و حادث آن است که نبوده بعد بوجود آید و این حقائق و اعیان لم یزل در

مرآت علم حضرت ربّ العزّة موجود و ثابت بوده چه که علم بعلوم ممکن نشود و علم از صفات ذاتیه است که عین ذاتست و قدیم است پس اگر گوئیم که این حقائق و قابلیات حادث است استغفر الله معتقد بجهل در ذات واجب الوجود شدهایم چه وجود علم منوط بوجود معلومات است و اگر معلومات حادث بود لازم آید که از ذات حقّ قبل از خلق معلومات سلب علم گردد و این کفری است صراح و ثانی آنکه بدلائل عقلیه و نقلیه ثابت و مبرهن است که جبر باطل و در آفرینش حقّ باید جور و اجبار نمود و عدالت کلیّه الهیه را ثابت کرد چه اگر گوئیم حقّ سبحانه کینونتی را بر سعادت و کینونتی را بر شقاوت خلق نمود اکره و اجبار در خلقت لازم آید و حال آنکه جعل و خلق ممکنات نسبت بآن سلطان وجود یکسان است چنانچه میفرماید ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ و همچنین ﴿وَمَا خَلَقَكُمْ وَمَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ و چون ثابت است که حضرت ربّ العزّة موجودات و ممکنات را بطریق اجبار و اکره خلق نموده پس باید بآنچه مقتضای قابلیت ایشان است خلق فرماید تا خللی در عدل کلی الهی و مقام اعطاء کلّ ذی حقّ حقه راه نیابد در اینصورت جائز نموده و نیست که قابلیات موجود است و ماهیّات ممکنات معدوم بوده و بعد موجود شدند و آنچه مقتضای ذاتی ایشان است از سعادت و شقاوت طلب نمایند زیرا در اینصورت این ماهیّات و قابلیات شیء نبوده بلکه عدم صرف بوده چگونه وجود را قابلند و عدم را قابلیت وجود نبود چه که اتّصاف شیء بنقیض خود ممکن نبود پس باین دلائل عقلیه این حقائق که گاهی تعبیر از آن بماهیّات و قابلیات و اعیان نمایند لم یزل بوجود علمی موجود و در مرآت ذات حقّ بنحو بساطت و وحدت مندمج و مندرج بوده نه بنحو تکثر چه وجود کثرت در ذات واجب الوجود نقص است بدلائلی که از پیش گذشت و لکن بعضی از واقفین اشارات خفیه و متعارجین معارج احدیه بر آنند که حقائق و قابلیات مخلوق و مجعولند و اعیان و ماهیّات حادث و معلول و راعیه از روائح قدس لا اولیه استشمام نمودهاند و نسیمی از ریاض عزّ قدیم استنشاق نکردهاند و در رضوان توحید بر اغصان تجرید و افنان تفرید بدین نغمه لاهوتی و رنه ملکوتی در کشف اشکالات و رفع محذوراتی که از پیش گذشت در تعلق علم بمعلومات تغنی نمودهاند و بچند دلائل متقنه و براهین محکمه در اینکه علم الهی مستلزم و تابع معلومات نیست تمسک و تشبّث جسته دلیل اول آنکه استدلال نمودهاند بر اینکه صفات و اسماء ذاتیه ثبوتیه از علم و بصیر و سمیع و سائر صفات ذاتیه در عالم احدیه عین ذات حقّ است بدون شائبه غیریّت و امتیاز بین الصفات و الذات بقسمی که در مرتبه ذات علمی غیر از ذات نه و ذاتی دون علم نه بلکه در آن مرتبه علم عین ذات و ذات عین سمع و سمع عین بصر و بصر عین حیات و حیات عین ذات است چنانچه در کتب شیخ اکبر از فتوحات و فصوص اشاره باین مطلب بلند اعلی بسیار است و این اطلاقات متعدده متکثره بر آن ذات احدیت از سمیع و بصیر و علم تعبیرات کمالیه و عنوانات شیء واحد است و الا در آن مرتبه اکبر اعظم صفاتی غیر ذات موجود نه چنانچه پادشاه عرصه ولایت و عنقاء مشرق علم و حکمت حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میفرماید "كَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ" چه اگر در بین صفات و آن ذات احدیت فرقی آشکار و امتیازی نمودار بود خارج از دو جهت نبود یا جزء ذات بودند یا خارج از ذات در صورت اجزاء ترکیب لازم آید و آن نیز بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است و در صورت غیر اجزاء تعدد قدماء لازم آید و آن نیز



بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است پس ثابت و مبرهن گشت که جمیع صفات ثبوتیه عین ذات احدیت است بدون امتیاز و اختلاف واحدی بکنه ذات او پی نبرده و حقیقت آن جوهر الجواهر را درک نموده لم یزل در علو تقدیس و سمو تسبیح خود منزّه از ادراک موجودات و مقدّس از احاطه عقول ممکنات بوده چنانچه شمس سماء تفرید و شمع شبستان توحید خلاصه المرسلین خاتم النبیین - صلی الله علیه و سلم - در مقام معرفت آن ذات احدیت بنغمه "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ" در فضای ملک و ملکوت تغنی نموده‌اند و بر نه "رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا" بر اغصان شجره وجود ترفی فرموده‌اند زیرا علم بهر شی احاطه بآن شی است تا نفسی بر شی احاطه ننماید حقیقت آن را ادراک نکند چنانچه میفرماید ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ﴾ و همچنین میفرماید ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾ و این بسی واضح و آشکار است که هیچ موجودی نتواند که احاطه بر آن ذات احدیت بنماید پس چون ثابت گشت که معرفت ذات حق ممتنع و محال است و معرفت علمی که عین ذات حق است نیز ممتنع و محال است چه که بین ذات و صفات بهیچ وجه من الوجوه فرقی موجود نه در اینصورت آن علمی که عین ذات است هیچ نفسی بکنه او پی نبرده و ادراک و تعقل نموده تا مطلع گردد و ملاحظه نماید که علم حق باشیاء چگونه است مستدعی معلوماست یا نه و تابع حقائق و قابلیات اشیاء است یا نه بلی در حیز امکان علم بمعلوم ممکن نگردد ولکن در ذات هیچ نفسی ادراک نموده و در امتناع معرفت شئون و صفاتی که عین ذات حق است بلبل بستان تجید و عندلیب گلستان تجرید اسد الله الغالب (علی بن ابی طالب) - گرم الله وجهه - باکل بیان و افصح تبیان بیان نموده‌اند و حقیقت این مطلب بلند اعلی را بچند کلمات لطیفه مکشوف و عیان فرموده‌اند اینست بیان آنحضرت که میفرماید "مَنْ سَأَلَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَهُوَ جَاهِلٌ وَمَنْ أَجَابَ عَنْهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ فَهُوَ مُلْحَدٌ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ التَّوْحِيدَ فَهُوَ كَافِرٌ" یعنی اگر نفسی از توحیدیکه عین ذات احدیت و غیب هویت است سؤال نماید دلیل بر جهل آن سائل است زیرا سؤال از شی که ادراک آن ممتنع و محال است مدلل بر جهل و نادانی است و هر نفسی هم که این سؤال را جواب گوید از برای آن واحد احد شریک و ماندی جسته زیرا آنچه بعقل و ادراک خود تعقل و تصور نموده آن صور خیالیّه و تصوّرات عقلیه خود او است و آن غیب الغیوب معروف هیچ نفسی و معلوم هیچ عالمی نگردد پس آنچه ادراک و تصور نموده آن را شریک حضرت حق سبحانه انگاشته و هر نفسی که ادّعی معرفت توحیدی که عین ذات حق است نماید ملحد است زیرا آنچه بعقل و ادراک خود شناخته و درک نموده آن غیر ذات حق است پس در معرفت الحاد نموده است و هر نفسیکه عارف بتوحید آن ذات یگانه نظر باثار و افعال نکرد کافر است چنانچه اگر در ذرات ملک و ملکوت نظر نمائی جمیع را آیات مدله بر توحید آن سلطان احدیه ملاحظه کنی فاما دلیل ثانی بر اینکه علم حق سبحانه و تعالی تابع معلومات نه آنکه گفته‌اند بدلائلی که از پیش گذشت ثابت و مبرهن شد که علم عین ذات حق است بدون شائبه تخالف و تغایر یعنی ذات بتامه علیم است و ذات بتامه سمیع است و همچنین سائر صفات ذاتیه اگر چه بعضی از علماء گفتند که نه عین ذات است و نه خارج از ذات زیرا اگر گوئیم عین ذات است بدون امتیاز نفی علم لازم آید و این نقص است ولکن مقصود این نیست بلکه عوالم الهیه مالانهایه است و در هر عالم اسماء و صفات حکمی دارد در عالم احدیه عین ذات است و در عالم واحدیه ممتاز از ذات و این مراتب احدیه و عماد

واحدیه و الوهیه لم یزل باقی و برقرار بوده چنانچه شخصی در حضور یکی از اولیای الهی حدیث "كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ" بر زبان راند چون آن واقف اسرار مکنونه استماع نمود فرمود "الآن یكون بمثل ما قد كان" باری اگر علم حق سبحانه مستدعی و مستلزم معلومات و مقتضی قابلیتات اشیاء بود ذات او مستدعی و مقتضی آنست و این باطل است زیرا طلب و اقتضاء مستلزم احتیاج است و احتیاج صفت ممکن است نه واجب و حق سبحانه غنی بالذات است.

و اما دلیل ثالث آنکه گفته اند که علم ممکن تابع و مقتضی معلوماتست و بدون معلوم ممتنع و محال است و اگر علم واجب نیز تابع و مستدعی معلومات بود آن نیز علم ممکن است و این واضح و ثابت است که آنچه در امکان است در حق محال است چه که بهیچ وجه مماثلت و مشابهت و مجانست و موافقت ما بین خالق و مخلوق و وجوب و امکان و حق و خلق نبوده و نیست زیرا لم یزل صفت حق سبحانه قدرت و عزّت و غناء بحت بوده و شأن مخلوقات و ممکنات ذلت و مسکنت و فقر صرف و آنچه صفات ذاتیه که از برای ممکنات و موجودات ثابت است آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق در علو تنزیه و سمو تقدیس خود از آن صفات منزّه و مبراست در این صورت چه مناسبتی بین وجوب و امکان و حق و خلق بوده پس باین دلیل علم حق تابع معلومات نبوده و نیست زیرا علم ممکن مستدعی آن است و اما دلیل رابع آنکه گفته اند اگر اعیان و قابلیتات اشیاء در ذات حق موجودند عین ذات حَقّند پس قابلیتات و حقائق نیستند زیرا واضح و مبرهن است که عالم غیر معلوم است بلی عالم عین معلوم است و این علم شیء است بنفس خود و اما بغیر خود البته غیر معلوم است پس اگر این حقائق و اعیان عین ذات است بدون تکثر و اختلاف پس معلومات نیستند چگونه طالب وجود باشند و حال آنکه ذات حق سبحانه موجود است و او را احتیاج علیحده نباشد بوجود باری باین دلایل که ذکر شد تمسک و تشبّث جسته و ثابت نموده اند که علم حق تابع معلومات نبوده تا نفسی معتقد بر این گردد که حقائق و اعیان مخلوق و مجعول نیستند چه که استدلال نموده اند که علم از صفات قدیم است و معلومات در حضرت علم ثابت و بوجود علمی موجود بوده اند و بقدم جعل تعلق نگیرد زیرا مجعول مستلزم حدوث است.

خلاصه مطلب آنکه در علم دو ملاحظه نموده اند يك ملاحظه عینیت و حقیقت و دیگر ملاحظه فعلیت چنانچه از ذکر علم علمیه که عین ذات حق است قصد کنند و یا علمیه که تابع و متعلق بمعلومات است اراده نمایند اول را قدیم و عین ذات حق دانند و ثانی را حادث و عین اشیاء ملاحظه نمایند و دلیل بسیاری بر این مطلب ذکر نموده اند و لکن این رساله گنجایش ذکر ندارد.

باری از این جهت که علم متعلق بمعلومات را حادث دانند معلومات را که حقائق و قابلیتات اشیاء است نیز حادث و مجعول و مخلوق دانند و همچنین گفته اند که قابلیتات و مقبولات در يك زمان موجود شدند و در یکحین منجعل گردیده اند مثلاً گفته اند که جمیع اشیاء مرکبند از دو چیز یکی قابل و دیگری مقبول و مقصود از مقبول ماده و هیولا است و مراد از قابل هیئت و صورت که آن ماده را از حیز لا تعین و اطلاق بتقید

آورد و از لا حد بعرضه حدود کشاند و بصورت مخصوصه معینه متعین گرداند مثلاً در حروفات و کلمات ملاحظه نمائید که از دو شیء ترکیب شده‌اند یکی ماده که مرکب و مداد است و مقبول است و دیگری هیئت و صورت حروفات و کلمات است که قابلست حال این ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه در یکزمان خلق شدند اگر چه ماده کلیه قبل از هیئت مخصوصه خلق شده است چنانچه مشهود است که قبل از وجود این صور و اشکال مخصوصه در خارج مرکب بوجود خارجی موجود بوده و بصورت معینه و هیئت مخصوصه متعین نگشته و لیاقت صور کلّ حروفات و استعداد و صلاحیت تشکل بهیئت جمیع کلمات داشته منحصر و مخصوص بهیئت و صورتی معینه نبوده و همچنین هیئت و صورت کلیه قبل از ماده مخصوصه موجود بوده چنانچه قبل از وجود ماده مخصوصه که مرکب و مداد باشد هیئت کلیه و صورت کلیه حروفات و کلمات در ذهن کاتب بوجود ذهنی موجود بوده و لکن هیئت کلیه و ماده کلیه نیز با هم خلق شده زیرا ممکن نبوده و نیست که شیء وجود خارجی داشته باشد و بهیئت متصور نباشد زیرا ماده و هیولا در وجود محتاج صورت است و هیئت و صورت در ظهور محتاج ماده است چنانچه گفته‌اند:

هیولا در بقا محتاج صورت تشکل کرده صورت را گرفتار

و این دور باطل نیست و این را بمتصادقان و متضایفان تعبیر نموده‌اند زیرا دور باطل آن است که شیء موقوف بچیزی بود که آن موقوف باوست در یکرتبه یا دو رتبه و چون مشهود شد که ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه در یکحین خلق شده و هیئت کلیه و ماده کلیه نیز در یک آن خلق شد پس قابلیات و مقبولات در یکزمان موجود شدند و تقدّمی جز بالذات در میانشان نیست.

و اما آنچه از پیش گذشت که اگر ایجاد و حدوث بحقائق و قابلیات تعلق گیرد اکراه و اجبار در آفرینش حقّ و غنیّ مطلق لازم آید و این منافی عدالت کلیه و رحمت منبسطه الهیه است زیرا اگر حقّ سبحانه قابلیتی را از سبب و قابلیتی را از علین خلق فرماید عدالت ربّانیه مشهود نگردد این حرفی است تمام و لکن کسانیکه قائل بحدوث حقائق و قابلیات گشته‌اند بر آنند که خلق و ایجاد و فعل حقّ نسبت بجمیع مجعولات و مخلوقات یکسانست بدون فرق و تفاوت و لکن مجعولات و مفعولات هر کدام برضا و طلب خود رتبه از وجود را قبول نموده‌اند مثلاً در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه و فعل او بجمیع اشعه یکسان است و لکن اشعه بطلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ دور از شمس مقرر گردیده‌اند و بعضی در قرب و حول شمس طائف گشته‌اند حال ملاحظه نمائید اشعه که از شمس سما در اطراف و اکثاف و محلّ بعید و مکان قریب منتشر و پراکنده گردیده‌اند نه این است که شمس بعضی را در قرب جمال خود و بعضی را در مکان بعید قرار داده بلکه بهیچ وجه در افاضه وجود تفاوت و توفیر بهیچ یک نگذاشته و جمیع را بیک تجلّی ظاهر نموده و لکن هر کدام بطلب خود مقام و مرتبه را قبول نموده و همچنین آنچه از پیش گذشت که اگر حقائق موجودات معدوم صرف بودند چگونه موجود شدند و حال آنکه عدم را لیاقت وجود نه چه که اتّصاف شیء

بنقیض خود ممکن نبوده و نیست در جواب گفته‌اند که این حقائق و قابلیت‌ها معدوم صرف نبوده بلکه در مرتبه امکان بوجود امکانی موجود بودند و لکن نه بوجود اعیانی و فرق در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است دیگر ذکر آن سبب تطویل گردد.

باری بعضی از عارفین که بسموات معانی عروج نموده‌اند اعیان و حقائق و قابلیت‌ها را قدیم و غیر مجعول دانند و بعضی دیگر از واردین شریعه علم و حکمت ماهیات و حقائق را مجعول و مخلوق و حادث شمرند و این عبد فانی بیانات و استدلال‌ها هر دو طائفه را با تم بیان و اکمل تبیان در این رساله ذکر نموده و لکن در نزد خود این عبد جمیع این بیانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه و مقام خود تمام است بدون مشاهده خلل و فتوری زیرا اگر چه منظور یکی است و لکن نظرات عارفین و مقاماتشان متفاوتست و هر نظری بالنسبه بمقام و مرتبه که ناظر در آن مقام واقف است تمام و کمال است.

و بدان ای عاشق جمال ذی الجلال که اختلاف اقوال اولیا از اختلاف تجلیات اسماء حق و اختلاف مظهریت است زیرا در کینونت هر مرآت از مرایاء صفات حق و حقیقت هر مظهری از مظاهر غنی مطلق اسمی از اسماء حق بر سائر اسماء سلطنت نماید اگر چه انسان بخلعت "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" سرافراز گشته و قیص روحانی ﴿تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ در بر نموده چه که حضرت حق سبحانه هر شیئی از ممکنات و موجودات را با اسمی از اسماء تجلی فرموده چنانچه بعضی از اولی العرفان گفته‌اند که ملائکه مظاهر سبح و قدوسند و شیاطین مظاهر یا مضل و متکبرند و همچنین سائر اشیاء هر کدام در ظل تجلیات اسمی از اسماء حق موجودند و اگر این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی يك آن از شیئی منقطع شود البتّه معدوم صرف و مفقود بحت گردد و لکن انسان مطلع الفجر است یعنی بدایت روز وحدت و هدایت است و انتها لیل کثرت و ضلالت و مرآت منطبقه از جمیع اسماء متضاده متغیره است و منبع ظهور کلّ صفات الوهیت و ربوبیت است زیرا عالم انسانی کلمات تاماتست این است که میفرماید "خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ" ای علی هیئته اسمائه و صفاته.

باری با وجود آنکه مطلع ظهور کلّ اسماء الهیه و مشرق طلوع کلّ صفات ربّانیه است لکن يك اسم از اسماء الهیه در او اشدّ ظهوراً و اکبر بروزاً است که کینونتش از آن اسم بدء شده و بآن اسم عود نماید خلاصه مطلب آنکه بعضی از اولیای الهی چون تشعشع انوار جمال باقی را در علو تنزیه و رفرف تقدیس بچشم باقی ملاحظه نمایند لهذا از شئون کلّ عوالم ذات احدیه را تسبیح و تقدیس نمایند زیرا که در کینونت این هیاکل صمدانی اسماء تقدیس و تنزیه تجلی نموده و بعضی از عارفین اسرار خفیه مظاهر اسماء الوهیت و ربوبیتند این است که در این مقام انوار جمال ربّ الارباب را بی وجود مرئوب و خالق را بدون مخلوق و علیم را بی معلوم مشاهده نمایند.

و اما بعضی از واقفان رموز احدیه اگر چه در افئده و حقائقشان يك اسم از اسماء الهیه اشدّ ظهور است و لکن از هر اسمی از اسماء حق و صفتی از صفات غنی مطلق در کینونتش عکسی مشهود است و انواری مشهور از

این جهت در مقام تنزیه صرف و تقدیس بحث که میفرماید "كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ" آن ذات احدیت را قدیم بالذات و الصفات مشاهده نمایند لکن منزّه از وجود معلومات و حقائق موجودات و در این رتبه ماسوی الله را معدوم صرف و مفقود بحث شمرند این است در این مقام حقائق و موجودات و ممکنات را حادث بینند قدیمی جز ذات حق موجود ندانند و در مقام دیگر که مقام تجلیات اسم علیم و اسماء الوهیت و ربوبیت است حقائق اشیاء را نیز قدیم شمرند و علم را تابع معلومات ملاحظه نمایند.

ای سالک مسالك هدایت در مغرب نیستی و فنا متواری شو تا از مشرق هستی و بقا طالع شوی و سر در قیص فقر و افتقار از ما سوی الله فرو بر تا از جیب رحمت ذوالجلال سر بر آری و در هوای عشق و جذب پرواز کن تا برفرف علم و حکمت صمدانی عروج نمائی و چشم را از غبار تیره عوالم ملک و ملکوت پاک و طاهر کن و بعین الله الناظره و بصر حدید در صنع جدید بدیع الهی مشاهده فرما تا این اسرار مستوره و رموز مخفیة الهیه را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی و در جنت احدیه که مقام اتحاد کلّ کثرات است نظر بر جوع بواحد حقیقی وارد گردی این است نصیب نفوسیکه بانفاس قدسی مؤانست جسته اند اذا فاسع بذاتک و روحک و قلبک و فؤادک الی هذا المعین الذی تجری منه سلسبیل حکمة الله الملك العزیز الوهاب.

و اما مقصود از معرفت بدان ای سالک سبیل هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است بر کلّ وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هر گز عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه خاک پیرامن عقاب افلاک نگردد حقیقت نیستی چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقا واقف گردد زیرا که لطائف حقائق جوهریات موجودات و بدائع جواهر مجردات ممکنات بکله امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت و ایقان ببقاء ذات احدیت در هوای بینتهای معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البته شبری طیّ نمایند و بحقیقت راه پی نبرند جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پیران چون خدنگ اینست که سید الاولین و آخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و غایة القصوی حکمت دانسته اند و این جهل را جوهر علم شمرده اند چنانچه میفرماید "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ" و همچنین میفرماید "رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا" و در این مقام جز حیرانی صرف و سرگردانی بحت تحقیق نیابد زیرا ادراک شئی مر شئی را منوط بدو چیز است اول احاطه است یعنی تا شئی بر شئی احاطه ننماید ابدأ ادراک کنه او نتواند و این معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حق احاطه ننموده تا بکنهش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش رائحه استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطه تحقیق نیابد و ثانی مشابَهت و مماثلت است یعنی تا شئی مشابَهت بشئی نداشته باشد بهیچ وجه تصور حقیقت آن نتواند چه که فاقد مراتب و عوالم آنست چگونه تواند تعقل و تصور آن نماید مثلاً حیوانات و نباتات و جماد هر گز تصور حقیقت انسان نتواند زیرا من حیث الحقیقه در میان انسان و این اجناس بهیچ وجه مشابَهت و موافقت نبوده و نیست و این بسی واضح و مبرهن است که از برای ذات حق سبحانه هیچ شبهی و مثلی و نظیری نبوده و نیست زیرا مشابَهت در نزد حکما موافقت در کیف است و تا دو چیز در کیف

موافق و مطابق نباشند آنرا مشابه نتوان گفت مثلاً هرگز روز روشن نورانی را بسبب تیره ظلمانی تشبیه نتوان نمود و نار مشتعل موقده را بمیاه منجمده مثل نتوان زد زیرا در کیف که آن درخشندگی و تیرگی و اشتعال و افسردگیست موافق و مطابق نیستند ولکن اگر گوئی که این یاقوت احمر چون سراج منیر متلاً است این تشبیه موافق افتد زیرا در کیفیت که آن درخشندگی است مطابقند و کیف از جمله اعراض است که حال و عارض اجسام گردد و این ثابت و محقق است که ذات حق جسم نیست تا محلّ اعراض شود و در کیف موافقتی از برای او تصور گردد تا مشابهی از برای او تحقق یابد و آن مشابه ادراک کنه ذات حق سبحانه نماید و بحقیقتش پی برد فُسْبَحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَقُولُ الْوَاصِفُونَ فِي وَصْفِهِ عَلَوًا كَبِيرًا پس مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت کنه ذات حق نبوده و نیست چه که از حیز امکان خارج است بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن غیب اقدس امنع بوده و هست زیرا هر چه عقول مجرد و نفوس زکیه صافیه طیّ عوالم عرفان نمایند جز مراتب آیه مدله بر سلطان احدیه که در حقائق انسانیّه و دیعه گذاشته شده ادراک ننمایند و آنچه بجنّاح نجات در فضای بینتهای علم و شهود پرواز نمایند جز احرف کتاب نفس خود نخوانند این است که میفرماید ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ مثلاً در دائره ملاحظه نمائید که آنچه پرگار سیر و حرکت نماید جز بر حول آن نقطه که مرکز آن دائره است دوران ننماید و آن آیه متجلیه در حقیقت نفوس ملکوتیه بعینه حکم آن نقطه دارد که جمیع حواس و مدارک انسان حول آن آیه لاهوتیه طائفند ولکن این آیه متجلیه از شمس هویه و امانت سلطان احدیه در حجابات و سبحات انفس محتجب و مستور است چون شعله نورانی که در غیب شمع و سراج قبل از اشتعال منطوی و مکنونست و تا این نیر سماء توحید در مغرب حقائق انسانیّه متوارست هیچ نفسی از شئون لاهوتیه که در غیب حقیقت انسان مکنونست واقف نه این است که چون شمس هویت از مشارق قیومیت طالع و لائح گردد نفوسیکه بعرفان این مطالع عزّ احدیه و مشارق صبح الهیه فائز شده در ظلّ تربیتشان تربیت شوند تا آن آیت رحمن چون صبح انوار از جیب حقائق نفوس مطمئنّه سر بر آرد و رایت ظهور بر اعلام قلوب برافرازد و این مشارق انبیاء و اولیای حقّند که شمس حقیقت از این افق بر کلّ شیء افاضه فیوضات نامتناهی میفرماید و سالک چون بایمقام اعزّ اعلیٰ فائز شد مهبط اسرار مکنونه الهیه و مطلع انوار غیبیه صمدانیه گردد در هر آتی بجنّت بدیعی داخل شود و در هر لحظه بنعمت جدیدی مرزوق گردد صدر منشرح را لوح محفوظ الهی مشاهده کند که در او اسرار ما کان و ما یکون مستور است و قلب منیر را مرآت صافیه منعکسه از صور کلّ عوالم ملاحظه نماید جمیع حجابات عوالم کثرت و ظلمت را بیک شعله نار محبه الله بسوزاند باری مقصود از معرفت در این حدیث قدسی معرفت ظهور حقّ است از این مشارق قدس احدیت یعنی انبیاء و اولیای الهی و الا کنه ذات او لم یزل معروف نفسی نبوده و نخواهد بود.

ای سالک سبیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی ذکر مراتب ظهور و بطون حقّ است در اعراض حقیقت که مشارق عزّ هویتند مثلاً قبل از اشتعال و ظهور نار احدیه بنفسها لئیسها در هویت غیب مظاهر کلیه است آن مقام کنز مخفی است و چون آن شجره مبارک که بنفسها لئیسها مشتعل گردد و آن نار موقده

ربانیّه بذاتها لذاتها بر افروزد آن مقام "فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ" است و چون از مشرق ابداع بجمع اسماء و صفات نامتناهیّه الهیّه بر امکان و لامکان مشرق گردد آن مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام "خَلَقْتُ الْخَلْقَ" است و چون نفوس مقدّسه حجاب کلّ عوالم و سبحات کلّ مراتب را خرق نمایند و بمقام مشاهده و لقا بشتابند و بعرفان مظهر ظهور مشرف آیند و بظهور آیه الله الکبری فی الافئده فائز شوند در آن وقت علّت خلق ممکّات که عرفان حقّ است مشهود گردد.

پس ثابت و مبرهن شد که مقصود از عرفان معرفت مظاهر احدیّه است چه که جمع مراتب و مقامات بعنایات این هیّا کل مقدّسه میسر گردد و این ابواب لم یزل بر وجه عباد مفتوح بوده ولکن ناس خود را باشتغال شئونات مؤتفکه از عنایات یوم الوصال محروم نمایند چنانچه در این ایّام شمس ولایت از افق ابهی مشرق و لائح است و باین کلمات لاهوتیّه ناطق "قد فصلت نقطة الأولیّه قامت الألف الإلهیّة و ظهرت ولایة الله المهیمن القیوم" و لکن کلّ از او غافل و بهوای خود مشغول.

فوالله الذی لا إله إلا هو اگر نفسی رائحه از این ریاض استشمام نماید البتّه بجان بکوشد که شاید از این بحر بیپایان نصیبی برد اگر چه در این ایّام نه چنان عباد از جوهر مقصود محتجب گشته اند که بذکر در آید جز اکتساب شئونات دنیّه زائله علوی ندانند و غیر از جمع زخارف فانیّه عزّتی نخواهند از حصن حصین محکم دوری جستند و در بیت عنکبوت که او هن بیوتست مأوی نموده اند بقطره ماء منتنه اجاج از بحر البهور عذب موج گذشتند و بظلمت لیل دهماء از ضیاء نیر اعظم اعلی غافل گشته اند با وجود آنکه در کلّ حین ببصر ظاهر بیاعتباری این خاکدان ترابی را مشاهده میکنند فوالله اگر اقلّ از لمح بصر تفکر نمایند البتّه چون برق ساطع از امکان و ما فیها بگذرند و از این گذشته باین عقل جزئیّی پر فطور اراده نموده اند مقامات و مراتبی را که از عقول کلیّه مستور است ادراک نمایند و چون این مراتب در تنگای عقل سقیمشان نگنجد انکار کنند با وجود آنکه جمیع اعضا و جوارح و ارکانشان شهادت بر حقیقت آن مراتب و مقامات دهند ان شاء الله امیدواریم که از انفاس قدس رحمن که از یمین سبحان ساطع است نفوسی در ظلّ حقّ محشور شوند که بقدمی از سدره المنتهای عوالم عرفان در گذرند ﴿وَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ چه قدر حسرت و تأسّف است از برای انسان که از فضل اکبر محروم ماند در این فصل ربیع الهی که اشجار جنان باوراق و ریاحین حکمت مزین گشته و عندلیبان ریاض هویت بدائع الحان بر افنان شجره طوبی در تغنی و ترنی و سلطان کلّ در انجمن بلبلان شیدا کشف نقاب و خرق حجاب فرموده فطوبی للفائزین.

ای حبیب این بال و پر در هم شکسته گل آلوده را که از قدم عالم حکایت میکند بریز تا پیرهای عزّ توحید در این فضای وسیع و سماء منیع پرواز نمائی بجان بکوش تا بمائده بدیعه که از سماء هویه در نزول است متنعم گردی و بفوا که قدسیّه از شجره لا شرقیه و لا غربیه مرزوق شوی این طیور آشیانه حیرت را شوری دیگر در سر است و این آوارگان سبیل محبوب را جذبی دیگر در دل باید چهار تکبیر بر ما کان و ما یکون زد و عزم کوی

جانان کرد چشم را از غیر دوست بر بست و بجمال مشهود گشود و سامعه را از کلّ اذکار پاک و مطهر ساخت  
تا از مزامیر آل داود الحان بدیع ملیک محمود استماع نمود  
ای دای پر عطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من  
در سحرها مونس جانم توئی مطلع بر سوز و حرمانم توئی  
هر دلی پیوست با ذکر ت دمی جز غم تو می نجوید محرمی  
خون شود آن دل که بریان تو نیست کور به چشمی که گریان تو نیست  
در شبان تیره و تار ای قدیر یاد تو در دل چه مصباح منیر  
از عنایات بدل روحی بدم تا عدم گردد ز لطف تو قدم  
در لیاقت منگر و در قدرها بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء  
این طیور بال و پر اشکسته را از کرم بال و پری احسان نما